دو ماهنامهٔ فرهنگ و ادبیات عامه
سال ٦، شمـارهٔ ٢١، مرداد و شهریور ١٣٩٧

مأخذ یک قصه و یک تمثیل *مثنوی* در ادب عامه

محسن پورمختار [١]

(تاریخ دریافت: ١٣٩٦/٥/٢١، تاریخ پذیرش: ١٣٩٧/٣/٢)

چکیده

در مقالهٔ حاضر مأخذ یک قصه و یک تمثیل ***مثنوی معنوی*** در ادب عامه نشان داده شده است. نخست حکایت عاشقی که شب در میعادگاه به خواب رفت و معشوق که او را خفته یافت، گردکانی چند در جیب او نهاد از دفتر ششم. شارحان ***مثنوی*** برای این قصه مآخذی در ادب رسمی نشان داده‌اند؛ اما مأخذ آن در ادب عامه برای اولین بار در این مقاله و در حکایت عشق فرخ جواهری و فرخنده‌بانو، دختر پادشاه دیلمان، نشان داده شده است. تمثیل مورد بررسی در این تحقیق، بانگ کردن سگ‌بچگان در شکم سگ حامله از دفتر پنجم است که برای آن هیچ مأخذی در ادب رسمی و ادب عامه نشان داده نشده و در این مقاله برای نخستین بار مأخذ آن در بخشی از افسانهٔ عاشق شدن پسر پادشاه مشرق به دختر پادشاه مغرب ـ که روایت مفصلی از حکایت مشهور شرط‌بندی سیمرغ با سلیمان است ـ نشان داده شده است. علاوه بر ذکر مأخذ قصه و تمثیل یادشده، تغییر و تبدیلاتی که مولانا به شیوهٔ معهود خود در روایات عامیانه و رسمی این قصه و تمثیل انجام داده نیز بحث و بررسی شده است.

واژه‌های کلیدی: ادبیات و فرهنگ عامه، *مثنوی معنوی*، *مثنوی* و مردم، قصه، تمثیل.

---

١. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ولی عصر(عج) رفسنجان (نویسندهٔ مسئول).

* m.poormokhtar@gmail.com

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-04-25]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.21.6.7]

۱. مقدمه

یکی از آثار مهم زبان فارسی ***مثنوی*** مولوی است. استفادهٔ خلاقانهٔ مولانا از همهٔ اجزای فرهنگ کتبی و شفاهی (ادب رسمی و ادب عامه) پیش از خود آن‌چنان گسترده و عمیق است که شمارش همهٔ مآخذ مورد استفادهٔ مولانا در ***مثنوی معنوی*** و سایر آثار او، هر پژوهشگر پرتوانی را با نومیدی روبه‌رو می‌کند. در این زمینه می‌توان شواهد فراوانی ذکر کرد. برای نمونه بدیع‌الزمان فروزانفر در مقدمهٔ ***شرح مثنوی شریف*** می‌نویسد:

> از روی یقین دانستم که وسعت و تنوع مباحث در ***مثنوی*** بیش از آن است که من با این مایهٔ اندک و بضاعت مُزجاة بتوانم بر آن اطلاع حاصل کنم ... و تکرار نظر و مطالعه باثبات رسانید که مولانا بر همهٔ علوم و معارف که در روزگار وی معمول بوده احاطه داشته (فروزانفر، ۱۳۸٤:دو ـ سه).

احصاء متون پنهان و مآخذ آثار مولانا و تبیین کم و کیف استفادهٔ او از آن‌ها کاری است که باید در گذر زمان و به دست پژوهشگران متعددی که در حوزه‌های مختلف علوم انسانی تحقیق می‌کنند، تحقق یابد و از عهدهٔ یک نفر یا یک اثر خارج است.

ازجمله حوزه‌هایی که بخش قابل توجهی از متون پنهان و مآخذ آثار مولانا و به‌طور خاص ***مثنوی*** را باید در آنجا جست، فرهنگ و ادب عامه است.

> کثرت نسبی لغات محاوره و الفاظ مأخوذ از لهجه‌های محلی در *مثنوی* بدون شک انعکاس انس فوق‌العادهٔ مولانا با تجربهٔ زندگی عامه و ارتباط با طبقات مختلف است. چنانکه وفور امثال عامیانه و ذکر آداب و خرافات عامه، *مثنوی* را منبع سرشار بی‌نظیری از فرهنگ عامه می‌سازد (زرین‌کوب، ۱۳۸۱: ۲۱۳/۱).

این امر، یعنی تأثیر ادب عامه در ***مثنوی*** مولانا در قصه‌های این کتاب عظیم نمود بارزی دارد. «در بین حکایات ***مثنوی***، پاره‌ای قصه‌ها هم هست که در افواه عامه و یا در ادب عام‌پسند برخی اقوام دیگر نیز با اندک تفاوت نظیر دارد. این نکته در عین حال حاکی ازین معنی است که منشأ این قصه‌ها باید با روایات عامیانه مربوط باشد» (همان، ۳۲۰).

۲. بیان مسئله

در تحقیق حاضر در جست‌وجوی مأخذ یک قصه و یک تمثیل از ***مثنوی معنوی*** در فرهنگ و ادب عامه بوده‌ایم. قصهٔ مورد نظر در دفتر ششم ***مثنوی*** آمده و بیانگر احوال

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-04-25]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.21.6.7]

عاشق خامی است که در میعادگاه به خواب می‌رود و معشوق برای تنبّه او چند گردو در جیبش می‌نهد. برای این قصه مآخذی در ادب رسمی ذکر شده؛ اما هیچ مأخذی از ادب عامه تاکنون برای آن ذکر نشده است. تمثیل مورد بحث در این مقاله، در دفتر پنجم ***مثنوی*** آمده و طی آن یکی از صاحبدلان در «واقعه» سگ بچگانی را که در شکم مادر بانگ می‌کنند، می‌بیند. مولانا خود این تمثیل را بلافاصله تأویل و رمزگشایی کرده است. برای این تمثیل تاکنون هیچ مأخذی در ادب رسمی و ادب عامه ذکر نشده است. با توجه به استفادهٔ گسترده‌ای که مولانا از قصه‌ها و تمثیلات ادب و فرهنگ عامه در ***مثنوی*** و سایر آثار خود کرده است در این تحقیق در پی یافتن مأخذ یا مآخذی از ادب عامه برای این قصه و تمثیل بوده‌ایم.

۳. پیشینهٔ تحقیق

در زمینهٔ پیشینهٔ تحقیق برای یافتن مآخذ قصه‌ها و تمثیل‌های ***مثنوی***، شفیعی کدکنی می‌نویسد:

> شارحان قدیم ***مثنوی*** شریف مسئلهٔ یافتن مآخذ قصص و تمثیلات ***مثنوی*** را از حوزهٔ تحقیقات خود خارج می‌دانسته‌اند و به همین دلیل در این وادی ورودی نکرده‌اند، مگر طرداً للباب. در قرن بیستم استاد بدیع‌الزمان فروزانفر(۱۳۲۲ هـ.ق- ۱۳٤۹ هـ.ش) و استاد نیکلسون (۱۸٦۸-۱۹٤٥م) به این مسئله پرداخته‌اند و با دشواری و رنجِ بسیار، بخشی از مآخذ قصص و تمثیلات ***مثنوی*** را یافته‌اند (۱۳۹٦: ٥۷۸).

مأخذیابی استادان فروزانفر و نیکلسون برای قصص و تمثیلات ***مثنوی***، هر دو حوزهٔ ادب رسمی و ادب عامه را شامل می‌شود و آن‌ها تفکیکی در این دو حوزه انجام نداده اند.

با توجه به استفاده‌های فراوان مولانا از فرهنگ عامه و ازجمله قصه‌های عامیانه، تحقیق در این حوزه از بایسته‌های حوزهٔ مولاناپژوهی به‌شمار می‌آید. در این زمینه تنها اثر مستقلی که تألیف شده است کتاب ***مثنوی و مردم*** است که در آن به جمع‌آوری روایت‌های شفاهی قصه‌های ***مثنوی*** پرداخته شده است. در این کتاب روایت‌هایی از

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-04-25]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.21.6.7]

پنجاه قصه و تمثیل ***مثنوی*** در ادب عامه نشان داده شده است. تازه‌ترین پژوهشی که در زمینهٔ مآخذ قصص و تمثیلات ***مثنوی*** به نظر نگارنده رسیده، مقاله‌ای است با عنوان «یکی از مآخذ تمثیلات مثنوی» نوشتهٔ شفیعی کدکنی که در مجموعه یادنامهٔ رشید یاسمی با عنوان ***سرو رشید*** چاپ شده است.

در باب قصهٔ مورد تحقیق در این مقاله، مآخذی در ادب رسمی برای آن ذکر شده است که ذیل بحث مربوط به آن آورده‌ایم؛ اما در ادب عامه هیچ مأخذی برای آن ذکر نشده است. در مورد تمثیل مورد نظر هیچ مأخذی در ادب رسمی یا ادب عامه برای آن ذکر نشده است.

٤. اهمیت و ضرورت و روش پژوهش

گسترهٔ فرهنگ عامه در زبان فارسی و استفادهٔ بسیار زیاد مولانا از این حوزه آنچنان وسیع و قابل توجه است که به نظر می‌رسد همچنان باید در پی یافتن منابع مردمیِ آثار مولانا مخصوصاً در قصه‌های ***مثنوی*** بود. آنچه در این مقاله می‌آید در واقع تکمله‌ای است بر کتاب ***مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی*** و نیز کتاب ***مثنوی و مردم***.

در تحقیق حاضر یک قصه و یک تمثیل ***مثنوی*** که مورد تحقیق قرار گرفته است با قصه یا بخشی از قصه‌های مشابه آن‌ها در داستان‌های عامیانه مطابقت داده می‌شوند. بدیهی است که مأخذ یا مآخذ مولانا در ***مثنوی*** را جز آنچه خود او تصریح کرده[1] است نمی‌توان به طور قطع و یقین تعیین کرد. همچنان که با توجه به دامنهٔ وسیع مطالعات و شنیده‌های مولانا، استفادهٔ او از هیچ منبع مکتوب یا شفاهی را نیز نمی‌توان منکر شد. به عبارت دیگر، نشان دادن هماهنگی بین بعضی حکایات ***مثنوی*** و چند قصه از هر کتابی چه در حوزهٔ ادب عامه و چه در ادب رسمی بدان معنی نیست که مولانا آن کتاب را لزوماً خوانده بوده است؛ بلکه به این معنی است که احتمال آن هست که مولانا قصه های مورد اشاره را مستقیماً یا به واسطه خوانده و یا شنیده و هنگام سرودن ***مثنوی*** به این داستان‌ها اِشعار و آگاهی و توجه داشته است. در مورد آثار و قصه‌های عامیانه‌ای که صورت مکتوب آن‌ها به زمانی پس از مولانا برمی‌گردد نیز باید توجه داشت که اصل این قصه‌ها غالباً به شکل مکتوب و یا شفاهی به زمان‌های بسیار دور بر می‌گردد و

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-04-25]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.21.6.7]

شیوع و رواج و وجود روایات گونه‌گون آن‌ها در فرهنگ مردم، استفادهٔ هنرمندان و نوابغ ادبی از روایات گوناگون و شایع این داستان‌ها را مقبول و محتمل می‌کند.

۵. متن پژوهش

۱-۵. صاحب‌دلی دید سگی حامله، در شکم آن سگ‌بچگان بانگ می‌کردند در تعجب ماند که حکمت بانگ سگ [چیست؟]... جواب آمد که آن صورتِ حال قومیست از حجاب بیرون نیامده و چشمِ دل بازناشده دعوی بصیرت کنند و مقالات گویند از آن نه ایشان را قوتی و یاری رسد و نه مستمعان را هدایتی و رشدی.

این تمثیل که ناظر به بیان لاف زدن و گزاف‌گویی اهل ادعاست (زرین‌کوب، ۱۳۶۷ : ۳۹۷) در بیان مولانا این گونه روایت شده است:

آن یکی می‌دید خواب اندر چله — در رهی ماده سگی بُد حامله
ناگهان آواز سگ‌بچگان شنید — سگ‌بچه اندر شکم بُد ناپدید
بس عجب آمد ورا آن بانگ‌ها — سگ‌بچه اندر شکم چون زد ندا؟
چون بجَست از واقعه آمد به خویش — حیرت او دم به دم می‌گشت بیش
گفت یا رب زین شکال و گفت‌وگو — در چله وامانده‌ام از ذکر تو
آمدش آواز هاتف در زمان — کان مثالی دان ز لاف جاهلان
کز حجاب و پرده بیرون نامده — چشم بسته بیهده گویان شده

(مولوی، ۱۳۹۳: ۱۰۰۲/۳-۱۰۰۳)

۱-۱-۵. مأخذ تمثیل در ادب رسمی

فروزانفر و دیگر شارحان ***مثنوی*** هیچ کدام مأخذی برای این تمثیل ذکر نکرده‌اند.

۲-۱-۵. مأخذ تمثیل در ادب عامه

تاکنون گزارشی از مأخذ این تمثیل در ادب عامه داده نشده و در کتاب ***مثنوی و مردم*** نیز از آن یاد نشده است؛ اما حکایت سی و سوم کتاب ***جامع‌الحکایات*** (نسخهٔ آستان قدس) می‌تواند مأخذ مولانا در این قصه باشد:

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-04-25]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.21.6.7]

در بخشی از این قصه پسر پادشاهِ مشرق برای یافتن سرچشمهٔ رود نیل در امتداد آن حرکت می‌کند و در راه با چند تن یار می‌شود و در راه عجایب بسیار می‌بینند ازجمله: «سگی دیدند آبستن، خفته و از شکم او آواز بچه او می‌آمد» (*جامع‌الحکایات*، ۱۳۹۰ : ۵۳۷). در ادامهٔ سفرشان پیری صد و پنجاه ساله می‌بینند و از او در باب عجایبی که دیده بودند پرسش می‌کنند. آن پیر آن‌ها را به برادر صد و هشتاد سالهٔ خود رهنمون می‌شود و این پیر دوم نیز برادر بزرگ‌تر خود را به ایشان معرفی می‌کند و این پیر سوم از عجایب ده‌گانه‌ای که طی مسیر دیده بودند رمزگشایی و تمثیل مورد بحث را چنین تأویل می‌کند: «و آن سگ که بچگان در شکم او فریاد می‌کردند، مثلِ کودکان آخرالزمان است که اگر پدر و مادر حکایت کنند، ایشان نگذارند و پیش از پدر و مادر سخن گویند» (*جامع‌الحکایات*، ۱۳۹۰ : ۵۳۸).

۳-۱-۵. بحث

حکایت سی و سوم از کتاب ***جامع‌الحکایات*** (نسخهٔ آستان قدس) «قصهٔ پسر پادشاه مشرق و دختر پادشاه مغرب که حق تعالی تقدیر کرده بود که ایشان به یکدیگر برسند و سیمرغ خواست که آن قضا را بگرداند و در نزد حضرت سلیمان پیغمبر علیه‌السلام ادعا کرده نتوانست و شرمنده شد و خجالت کشید» است. قصهٔ شرط‌بندی سیمرغ و سلیمان دربارهٔ قضا و قدر الهی شهرت و محبوبیت زیادی در بین عامه داشته است؛ چنانکه فشردهٔ آن به شکل ضرب‌المثل «قسمت اگر شده باشد سیمرغ هم نمی‌تواند ببُرد» (حسینی موسی، ۱۳۸۷: ۲۳۵) در بین مردم هنوز رایج است. این قصه که روایت‌های مختلفی از آن در فرهنگ مردم (ازجمله: الول ساتن ۱۳۷٦ : ۳۲۱ - ۳۲٤) و کتاب‌های تاریخ (*مجمل‌التواریخ*، ۱۳۱۸: ۲۱۰) و تفاسیر (سورآبادی، ۱۳۸۱: ۳/ ۱۷٦۲) موجود است، مورد توجه مولانا نیز بوده است. تا آنجا که نگارنده می‌داند مفصل‌ترین روایت این قصه در کتاب ***جامع‌الحکایات*** (چاپ بر اساس نسخهٔ آستان قدس) آمده است. مولانا طبق شیوهٔ معهود خود در قصه‌پردازی‌های ***مثنوی***، در این بخش از حکایت مورد بحث نیز تصرف کرده و به جای پدران و مادران در آن قصه اولیاءالله و مشایخ راستین و به جای فرزندان، مدعیان و اهل دعوی را نشانده است که با تقلید سخنان آن‌ها ادعای معنویت می‌کنند و با ایجاد هیاهو و مشغله از رسیدن صدای عارفان واقعی به طالبان معنویت جلوگیری

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-04-25]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.21.6.7]

می‌کنند. قابل توجه آنکه مولانا در تمهید این معنی و در ابیاتی که دقیقاً قبل از تمثیل آواز سگ‌بچگان در شکم مادر آورده است از سلیمان پیامبر یاد می‌کند (مولوی، ۱۳۹۳: ۳/ ۱۰۰۲). می‌دانیم که در شیوهٔ داستان‌پردازی مولانا که مبتنی بر تداعی معانی است یک کلمه کافی است تا او را به یاد داستانی بیندازد. در اینجا هم به نظر می‌رسد یادکرد از سلیمان، ذهن جوّال او را به این داستان و تمثیل بانگ سگ‌بچگان معطوف ساخته باشد و او طبق روش خود با تغییر و تبدیل در روایت اصلی قصه، تمثیل مورد نظر خود را سامان داده است.

۲-۵. حکایت آن عاشق که شب بیامد بر امید وعدهٔ معشوق بدان وثاقی که اشارت کرده بود و بعضی از شب منتظر ماند و خوابش بربود. معشوق آمد بهرِ اِنجاز وعده، او را خفته یافت، جیبش پر جَوز کرد و او را خفته گذاشت و بازگشت.

این قصه که بیانگر احوال مدعیان نابالغان و نازپرورد در مقابل عاشقان نستوه و بلاکش است (زرین‌کوب، ۱۳٦۷: ۳٤۲) در ***مثنوی*** بدین شکل روایت شده است:

عاشقی بودست در ایام پیش / پاسبان عهد اندر عهد خویش
گفت روزی یار او کامشب بیا / که بپختم از پی تو لوبیا
در فلان حجره نشین تا نیم‌شب / تا بیایم نیم‌شب من بی‌طلب
شب در آن حجره نشست آن گرم‌دار / بر امید وعده آن یار غار
بعد نصف الّیل آمد یار او / صادق الوعدانه آن دلدار او
عاشق خود را فتاده خفته دید / اندکی از آستین او درید
گردکانی چندش اندر جیب کرد / که تو طفلی گیر این می‌باز نرد
چون سحر از خواب عاشق برجهید / آستین و گردکان‌ها را بدید
گفت شاه ما همه صدق و وفاست / هرچه بر ما می‌رسد آن هم ز ماست

(مولوی، ۱۳۹۳: ۳/ ۱۱۷۵-۱۱۷٦)

۱-۲-۵. مآخذ قصه در ادب رسمی

فروزانفر (۱۳۹۰: ۵۳۳-۵۳۲) ـ به شرحی که در ذیل خواهد آمدـ سه مأخذ برای این حکایت ذکر کرده است: ***اسرارالتوحید***، ***منطق‌الطیر*** و ***معارف*** بهاء ولد. شارحان ***مثنوی*** نیز بر این سه مأخذ چیزی نیفزوده‌اند.

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-04-25]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.21.6.7]

۲-۲-۵. مأخذ قصه در ادب عامه

تاکنون گزارشی از مأخذ این حکایت در ادب عامه داده نشده است و در کتاب ***مثنوی و مردم*** نیز از این حکایت یاد نشده است؛ اما چهارمین حکایت از کتاب ***جامع‌الحکایات*** (نسخهٔ آستان قدس) می‌تواند مأخذ مولانا یا مأخذِ مآخذ رسمی او در این قصه باشد:

حکایت مورد نظر با عنوان «قصهٔ فرّخ جواهری با فرخنده بانو دختر پادشاه دیلمان و احوالات ایشان[۲]» داستان عشق جوانی فرخ‌نام است. او که در بازار، مغازهٔ جواهرفروشی دارد عاشق فرخنده‌بانو دختر فرّخ‌شاه دیلمی می‌شود و با راهنمایی مادر خویش به قصر او می‌رود؛ اما به همراه دختر گرفتار عسس شهر می‌شود و به تدبیر مادر آزاد می‌شود و بالاخره با راهنمایی و نقشهٔ دختر به‌عنوان شاهزاده‌ای به وصال او می‌رسد و پس از مرگ فرّخ‌شاه جانشین او می‌شود.

در یکی از بخش‌های این قصه ماجرایی شبیه به قصهٔ مورد بحث از ***مثنوی*** وجود دارد که در آن فرخنده‌بانو طی پیغامی رمزی، فرخ را شبانه به قصر خود جهت دیدار فرا می‌خواند:

> پس چون اندکی از شب بگذشت [فرخ] کمندی بر داشت و آمد. درخت گردکانی بود و شاخ‌ها بر سر دیوار داشت. کمند بر درخت انداخته بالا آمد و کمند را برداشته به درون باغ رفت و آهسته آهسته آمد تا پیش قصر. صفه‌ای بود و حوض آبی در پیش آن صفه. بایستاد. نصف شب شد، دختر نیامد. سحری بود که فرخ را خواب گرفت. سر بر لب صفه نهاد و در خواب رفت. دختر را آن وقت مجال شد، از قصر به زیر آمد و بر لب حوض آمد و بر چهار طرف نگاهی کرد. سیاهی‌ای در لب آب بدید. آهسته پیش آمد. پسر را دید که در خواب است. پاره‌ای گردکانِ تر از درخت چید و در جیب پسر انداخت و برفت. پسر وقتی بیدار شد که نزدیک بود که صبح طلوع کند. زود به پای درخت آمده خود را به آن جانب انداخت و روز روشن شده بود که خود را به خانه رسانید. مادرش گفت که: دختر را دیدی؟ گفت: ندیدم. دست در جیب کرد، گردکانی چند دید. حیران شد. مادرش گفت: ای پسر مگر خواب کردی؟ گفت: بلی. مادرش گفت: آن است که دختر آمده بود و تو را دیده که در خوابی.گردکان در جیب تو نهاده و رفته که یعنی تو را هنوز گردکان‌بازی می‌باید کردن که طفلی. تو کجا و عشق‌بازی از کجا؟ جان مادر کسی

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-04-25]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.21.6.7]

که به عشق‌بازی به حرم پادشاهان رود، هرگز خواب کند؟ فرخ آن روز تا شب آزرده بود (*جامع‌الحکایات*، ۱۳۹۰ : ٦۱).

علاوه بر حکایت مذکور، در یکی از حکایات کتاب ***هزارویک‌شب*** با عنوان داستان عزیز و عزیزه (۱۳۸۳: ٤۱۰ – ٤٤۲) که درواقع از داستان‌های فرعی قصهٔ تاج‌الملوک است، ماجرایی شبیه به این آمده است:

عزیز پسر بازرگانی است که با دخترعمهٔ خود نامزد است؛ اما در پی یک اتفاق، عاشق دختر دیگری (دلیله محتاله) می‌شود. عزیز به راهنمایی دخترعمهٔ خود ـ که در عین آنکه او را سخت دوست دارد، برای وصال معشوق جدید هم به او کمک و راهنمایی می‌کند ـ شب هنگام به ملاقات معشوق نویافته می‌رود؛ اما در انتظار معشوق تابِ گرسنگی و بی‌خوابی نمی‌آورد و از غذاهای متنوع و رنگارنگی که معشوق برای امتحان او در میعادگاه نهاده می‌خورد و به خواب می‌رود. معشوق بر بالین او می‌آید و حبه ذغالی بر شکم او می‌نهد و می‌رود. این ماجرا دو شب دیگر هم به همین شکل تکرار می‌شود. معشوق در شب دوم قاب استخوان و پاره‌ای پوست و تخم خرمای نارسیده و در شب سوم کاردی و درمی بر شکم عزیز می‌نهد. دخترعمه هر بار از نشانه‌های معشوق رمزگشایی می‌کند تا اینکه سرانجام عزیز در شب چهارم به وصال معشوق می‌رسد و دخترعمه از غصه می‌میرد و داستان ادامه می‌یابد.

۳-۲-۵. بحث

از بین سه روایتی که در ادب رسمی از این حکایت وجود دارد روایت ***اسرارالتوحید*** کمترین مشابهت را با این حکایت دارد؛ زیرا در آن داستان که ظاهراً از اصلی تاریخی نیز برخوردار بوده است، عاشق به سبب دیر آمدن معشوق به خواب می‌رود «تا آن ساعت که مؤذن بانگ نماز کرد بیدار شدم هیچ کس را ندیدم که خفته مانده بودم» (محمد بن منور، ۱۳۸۱: ۵۹). در این روایت از معشوق هیچ اثری جز پیغام و قرار ملاقات اولیه دیده نمی‌شود، حال آنکه صاحب واقعه یا قهرمان اصلی این حکایت معشوق است که در تأویل داستان نمادی از خداوندِ فعال علی‌الاطلاق است و معشوق در حکایت تابع خواست و فرمان اوست (بامشکی، ۱۳۹۱ : ٤۲۸ به بعد).

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-04-25]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.21.6.7]

روایت عطار (۱۳۸۳: ۳۹٤) در کلیات، شبیه داستان ***مثنوی*** است؛ اما جزئیاتی در روایت مولانا از این قصه وجود دارد که در روایت عطار نیست و در روایت عامیانه آن هست. این چند نکته عبارت‌اند از:

الف) در روایت عطار سخنی از پیغام معشوق و قرار ملاقات او با عاشق نیست؛ بلکه معشوق عاشق را که بر سرِ خاکی به زاری خفته و به خواب رفته است می‌بیند، علاوه بر این در حکایت عطار سخنی از زمان واقعه نیست؛ اما در ***مثنوی*** و قصهٔ ***جامع الحکایات***، ماجرا در شب اتفاق می‌افتد. مخصوصاً مقایسهٔ این مصراع ***مثنوی*** «بعد نصف‌اللّیل آمد یار او» با عبارت «نصف شب شد، دختر نیامد» در روایت ***جامع‌الحکایات*** بسیار گویاست.

ب) تعبیه گردکان در آستین/ جیب معشوق، هم در ***مثنوی*** و هم در قصهٔ ***جامع الحکایات*** هست؛ اما در **منطق‌الطیر** به جای آن آمده که معشوق نامه‌ای نوشت و در آن عاشق را به نااهلی و نالایقی در عشق منسوب کرد.

ج) هم در ***مثنوی*** و هم در ***جامع‌الحکایات***، معشوق، شاه خوانده شده است؛ اما در ***منطق‌الطیر*** از هویت معشوق سخنی در میان نیست. می‌دانیم که مقصود مولانا از شاه در این داستان نهایتاً خداوند است؛ اما اینکه در این داستان کوتاه ***مثنوی*** سه بار از معشوق به شاه تعبیر شده است حکایت از تأکید مولانا بر این کلیدواژه دارد و این مورد به همراه سایر قرائنی که تبیین شد، ما را ملزم می‌کند که بپذیرم اجزای قصهٔ عامیانه قویّاً در خاطر مولانا حضور داشته است. این بیت داستان در ***مثنوی*** «گفت شاه ما همه صدق و وفاست/ هرچه بر ما می‌رسد آن هم ز ماست» تعبیر دیگری است از سخن مادرِ عاشق در روایت عامیانه: «جان مادر کسی که به عشق‌بازی به حرم پادشاهان رود، هرگز خواب کند؟».

از بین سه روایت رسمی، شبیه‌ترین روایت به حکایت ***مثنوی***، روایت ***معارف*** بهاء ولد (۱۳۸۲: ۲۷۹/۱) است و طبیعی است که مولانا به‌دلیل انس فوق‌العاده‌ای که به این کتاب[۳] داشته است، از این مأخذ استفاده کرده باشد. البته در روایت ***معارف*** با همه ایجاز آن، سخن از فارغ شدن معشوق از کار شوی خود و سپس به سراغ عاشق رفتن است که در ***مثنوی*** اثری از آن نیست. با شناختی که از گسترهٔ منابع مطالعاتی مولانا داریم،

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-04-25]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.21.6.7]

استفادهٔ او از داستانکِ ***معارف*** نافی بهره‌وری او از ***منطق‌الطیر*** عطار و نیز قصه‌های عامیانه به‌سبب آشنایی گسترده‌اش با ادب عامه نیست. از دیگر سو مأخذ عطار و مخصوصاً بهاء ولد نیز به احتمال بسیار، ادب عامه و روایتی از این داستان بوده است. مقایسهٔ این مصراع ***مثنوی*** «که تو طفلی گیر این می‌باز نرد» و این عبارت ***معارف*** «تو هنوز خُردی و کودکی از تو عاشقی نه‌آید از تو جوز بازی آید» با این سخن مادر عاشق در روایت عامیانه «که یعنی تو را هنوز گردکان بازی می‌باید کردن که طفلی» نشانه‌ای از هماهنگی این سه متن است.

چنانکه دیده می‌شود کلیت و بسیاری از اجزاء روایت عامیانهٔ این قصه شبیه به روایت مولاناست جز اینکه روایت ***جامع‌الحکایات*** گسترش بیشتری دارد. تعبیه درخت گردکان در آغاز قصه در روایت عامیانه، گردکان در آستین عاشق کردن از سوی معشوق را واقعی‌تر نشان می‌دهد. این امر خلاف شیوهٔ غالب قصه‌گویی مولانا در ***مثنوی*** است که معمولاً قصه را با جزئیات بیشتری روایت می‌کند و آن را بهتر از منبع خود می‌پرورد (برای تفصیل بحث ر.ک: پورنامداریان، ۱۳۸۰ : ۳۱۷؛ جعفری، ۱۳۹۳ : ١٤). با این حال با توجه به بدیهه‌پردازی مولانا این موضوع قابل توجیه است که همهٔ اجزای قصه در روایت او نیاید. همچنین دعوت معشوق از عاشق برای صرف لوبیا را ـ که نه‌تنها به جذابیت قصه نیفزوده؛ بلکه در یک فضای عاشقانه که طبعاً محرّک عاشق در دیدن معشوق فقط ملاقات اوست، به تضعیف پی‌رنگ قصه نیز کمک کرده است ـ باید به اجبار قافیه‌پردازی منتسب کرد که خود مولانا از آن شکایت بسیار دارد.[٤]

در باب روایت داستان «عزیز و عزیزهٔ» ***هزارویک‌شب***، به نظر می‌رسد که با وجود احتمال بالای آشنایی مولانا با این داستان، در این حکایت ***مثنوی*** چندان مورد توجه مولانا نبوده است؛ زیرا در داستان ***هزارویک‌شب*** نه‌تنها صحبتی از گردکان در جیب عاشق گذاشتنِ معشوق نیست و به جای آن از زغال و کارد و درم و تخم خرما یاد شده است، شب‌های میعاد هم سه شب هستند نه یک شب و عاشق در شب چهارم به وصال معشوق هم می‌رسد. علاوه بر این در داستان «عزیز و عزیزه»، معشوق (دلیلهٔ محتاله) شخصیت محیل و ناپاکی است که قصد فریب و نهایتاً نابودی عاشق را دارد و این با

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-04-25]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.21.6.7]

معشوق مورد نظر مولانا در آن حکایت ـ که درواقع رمز خداوند و در بیان مولوی، همه صدق و وفاست ـ بسیار متفاوت است.

٦. نتیجه

مولانا در قصه‌ها و تمثیلات ***مثنوی معنوی*** از حکایات ادب رسمی و نیز قصه‌ها و افسانه‌های ادب و فرهنگ عامه استفادهٔ فراوان کرده است. در این مقاله یک قصه از قصه‌های ***مثنوی*** که مآخذی برای آن در ادب رسمی نشان داده شده است مورد تحقیق قرار گرفته و مأخذ آن در افسانه‌های عامیانه نشان داده شده است. همچنین یکی از تمثیلات ***مثنوی*** نیز که تاکنون هیچ مأخذی در ادب عامه یا ادب رسمی برای آن معین نشده بود بررسی و مأخذ آن در یکی از قصه‌های عامیانه نشان داده شده است. این نکته را باید در نظر داشت که تنها در مورد آن دسته از قصص و تمثیلات ***مثنوی*** که خود مولانا یا زندگی‌نامه‌نویسان هم‌عصر او صراحتاً به مآخذ آن‌ها اشاره کرده‌اند، می‌توان حکم قطعی به استفادهٔ مستقیم مولانا داد. سایر مواردی که محققان به‌عنوان مآخذ مورد استفادهٔ مولانا در قصه‌ها و تمثیلات ***مثنوی*** کشف و ثبت کرده‌اند همگی به‌عنوان مآخذ و منابعی است که احتمالاً مولانا از آن‌ها یا روایات و اشکال دیگر آن‌ها استفاده و با شیوهٔ معهود خود در روایتگری با ترکیب و تغییر و تبدیل آن‌ها قصه‌پردازی کرده است. بدیهی است قصه و تمثیل مورد بحث در مقالهٔ حاضر نیز مشمول این حکم هستند.

پی‌نوشت‌ها

۱. مثلاً «قصهٔ آن آبگیر و صیادان و آن سه ماهی یکی عاقل و یکی نیم عاقل و آن دگر مغرور و ابله» که خود مولانا تصریح می‌کند که آن را از ***کلیله و دمنه*** گرفته است:

قصهٔ آن آبگیر است ای عنود — که درو سه ماهی اشگرف بود
در کلیله خوانده باشی لیک آن — قشر قصه باشد و این مغز جان

(مولوی، ۱۳۹۳: ۲ / ۸۳٤–۸۳۵)

که داستان آن در ***کلیله و دمنه*** (منشی، ۱۳۸۱: ۹۱) آمده است و مولانا به شیوهٔ خود آن را بازآفرینی کرده است.

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-04-25]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.21.6.7]

۲. این قصّه در تیپ‌شناسی قصه‌های جهانی(فهرست آرنه ـ تامپسون) با کدهای 516A و ۸۶۱ مشخص شده است.

۳. در کتاب ***مناقب‌العارفین*** افلاکی روایتی از قول کِرا خاتون، همسر مولانا نقل شده است که انس و علاقهٔ فوق‌العادهٔ مولانا به معارف بهاء ولد را نشان می‌دهد: «در خانهٔ ما چراغ پایه بود که بطولِ قد آدمی ساخته بودند، همانا که حضرت مولانا از اول شب تا طلوعِ فجر بر سرِ پای ایستاده معارفِ حضرت بهاء ولد را مطالعه می‌کرد» (افلاکی، ۱۳۸٤: ۹۲/۱).

٤. بامشکی دربارهٔ این مصراع می‌نویسد: «گزارهٔ "که بپختم از پی تو لوبیا" اگرچه در داستان قابل حذف است؛ اما نقش آن به‌عنوان یک رمزگان حقیقت‌نما تبیینِ رابطه علی و معلولی میان گزاره‌هاست که به استحکام پی‌رنگ داستان منجر می‌شود» (۱۳۹۱ : ٤۳۰). اما به نظر نگارنده فعل «بیا» در مصراع اول این بیت، واژهٔ لوبیا و درنتیجه مصراع مورد نظر (که بپختم از پی تو لوبیا) را به مولانا تحمیل کرده است. گفتنی است که با همهٔ قدرت فوق‌العادهٔ مولانا در داستان‌پردازی گاه اجبار وزن و قافیه او را به ایراد عبارات و مصاریعی مجبور می‌کند. نمونه‌های این موضوع را در ***مثنوی*** می‌توان به کرات مشاهده کرد که شاید شاخص‌ترین آن‌ها مصراع دوم بیت زیر باشد:

برنبشـــــتند آن زمـــــان تـــــاریخ را   از کبـــــاب آراســـــتند آن ســـــیخ را

(مولوی، ۱۳۹۳: ۲ / ۸۱۷)

که واژهٔ سیخ و تمام مصراع دوم بیت، به جبر قافیهٔ «تاریخ» بر زبان مولانا آمده‌اند و هیچ معنای محصلی ندارند و از این نمونه در ***مثنوی*** کم نیست.

منابع

- افلاکی، شمس‌الدین احمد (۱۳۸۵). ***مناقب‌العارفین***. به کوشش تحسین یازیجی. چ ٤ . تهران: دنیای کتاب.
- اِلوِل ساتن، ل. پ. (۱۳۷٦). ***قصه‌های مشدی گلین خانم***. ویرایش اولریش مارزلف و همکاران. چ ۲. تهران: نشر مرکز.
- بامشکی، سمیرا (۱۳۹۱) ***روایت‌شناسی داستان‌های مثنوی***. چ ۱. تهران: هرمس.
- بهاء ولد، محمد بن حسین خطیبی بلخی (۱۳۸۲). ***معارف بهاء ولد***. چ ۳. تهران: طهوری.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۰). ***در سایهٔ آفتاب***. تهران: سخن.
- ***جامع‌الحکایات*** (۱۳۹۰). به کوشش پگاه خدیش و محمد جعفری (قنواتی). تهران: مازیار.
- جعفری (قنواتی)، محمد و سید احمد وکیلیان (۱۳۹۳). ***مثنوی و مردم***. تهران: سروش.
- حسینی موسی، زهرا (۱۳۸۷). ***ضرب‌المثل‌های شهربابک***. کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-04-25]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.21.6.7]

- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳٦۷). ***بحر در کوزه***. تهران: انتشارات علمی.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق (۱۳۸۱). ***تفسیر سورآبادی***. به تصحیح سعیدی سیرجانی. چ ۱. تهران: فرهنگ نشر نو.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹٦). «مأخذ یکی از تمثیلات *مثنوی*». ***سرو رشید*** (یادنامهٔ غلامرضا رشیدیاسمی). به کوشش ابراهیم رحیمی زنگنهو سهیل یاری. چ ۱. کرمانشاه: نشر دیباچه.
- عطار، فریدالدین (۱۳۸۳). ***منطق‌الطیر***. به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چ ۱. تهران: سخن.
- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۸٤) ***شرح مثنوی شریف***. تهران: انتشارات زوار.
- _____ (۱۳۹۰). ***احادیث و قصص مثنوی***. ترجمه و تنظیم حسین داودی. چ ۵. تهران: امیرکبیر.
- ***مجمل‌التواریخ و القصص*** (۱۳۱۸). به تصحیح ملک‌الشعرا بهار. تهران: مؤسسهٔ کلالهٔ خاور.
- محمد بن منور (۱۳۸۱). ***اسرارالتوحید***. به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چ ۵. تهران: آگاه.
- منشی، ابوالمعالی نصرالله (۱۳۸۱). ***ترجمهٔ کلیله و دمنه***. تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی. چ ۲۳. تهران: امیرکبیر.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۹۳). ***مثنوی معنوی***. به تصحیح رینولد ا. نیکلسون. تصحیح مجدد و ترجمه حسن لاهوتی. تهران: میراث مکتوب.
- ***هزارویک‌شب*** (۱۳۸۳) ترجمهٔ عبداللطیف تسوجی. چ ۱. تهران: هرمس.

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-04-25]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.21.6.7]

Culture and Folk Literature_____Year. 6, No. 21, August & September 2018

The Source of One Story and an Allegory of Masnavi in Folktale

Mohsen Pourmokhtar* [1]

1. Assistant Professor of Persian Language and Literature/ Vali Asr University-Kerman

Received : 12/08/2017 Accepted: 23/05/2018

Abstract

Sacrifice is a religious custom spreading among different folks and nations with various purposes. Many religious traditions recommend killing an animal in order to stay away from disaster or to avert it. Some scholars take into account that the killing a camel ordered by Esfandiyār in the story of Rostam and Esfandiyār, and also the killing of Siavash by Afrasiyab and Sorkheh due to command of Rostam are amongst the types of sacrifice. The present research which has been conducted in a fundamental way, based on library studies and descriptive-analytic method has tried to show that there is no ritual sacrifice in the story of Rostam and Esfandiyār (killing a camel by the order of Esfandiyār) and the story of Siavash (how to kill Siavash and Sorkhe). To clarify this issue, the story of Rostam and Esfandiyār and Siavash in Shahnameh has been analyzed after analyzing and defining the sacrifice custom. Finally, there is no sign of sacrifice in these two stories, and killing a camel in the story of Rostam and Esfandiyār is a kind of apotropaic magic.

Keywords: Shahnameh, The story of Rostam and Esfandiyār, The story of Siavash, Apotropaic magic, Sacrifice custom.

***Corresponding Author's E-mail:** m.poormokhtar@gmail.com

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-04-25]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.21.6.7]

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-04-25]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.21.6.7]

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-04-25]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1397.6.21.6.7]